

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقية الله في الارضين اروحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف فرمودند که در مواردی که ما سیره‌ای داریم و در همان موارد ادله لفظیه و شرعیه‌ای از طرف شارع به ما واصل شده است این سه حالت دارد:

تأراً به این شکل است که آن دلیل لفظی متکفل بیان حکم و موضوع و قیود و شروط و حدود حکم نیست، بلکه فقط حرف این است که به این سیره‌ها عمل کنید و این سیره‌ها خوب است و حجت است، همچون آیه شریفه و أمر بالعرف اگر بگوییم این عرف به معنای «السير الجميلة العقلانية» است که علامه طباطبایی فرموده است، خدای متعال به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم امر می‌فرماید که به مردم بگو به این سیره‌های جمیله حسینه عقلانیه عمل کنند همین. از این در نمی‌آید چه چیزی واجب است و چه چیزی حرام است.

س: ...

ج: نه ندارد، یک چیز دیگری هم هست که آن سیره‌ای که صدور هذه الامه به آن عمل کرده‌اند آن شاید سیره متشرعه باشد بصدور هذه الامه.

س: ...

ج: اگر باشد، برای علامه طباطبایی که خوب است، او قائل است به این یا کسی که مثل ایشان قائل باشد، باب اجتهاد که واسع است. حالا اگر کسی می‌گوید چنین دلیلی وجود دارد این شخص قهراً نیاز به مراجعه به آن سیره دارد که هم حکم را از سیره در بیاورد و هم حدود و ثغورش را در بیاورد چون این او را تضمین کرده است و گفته است به سیره عمل کن درست است، حالا من بخواهم بینم حکم چیست و حدود و ثغورش چیست باید بروم سراغ آن سیره تا بفهمم. این قسم اول

قسم دوم این بود که این دلیل لفظی یا شرعی، اینکه شرع را می‌گوییم به خاطر اینکه ممکن است لفظی نباشد بلکه اجماع باشد مثلاً. این دلیل لفظی و شرعی که در مورد سیره وارد شده است به گونه‌ای است که از آن می‌فهمیم که ناظر به سیره است. آن وقت در آن دلیل فقط اکتفاء به بیان حکم شده است اما خصوصیاتش بیان نشده است، در اینجا ما برای اصل حکم نیاز به آن سیره نداریم چون از خود این دلیل می‌فهمیم، اما برای خصوصیات و حدود و ثغور و شرایطش باید به سیره مراجعه کنیم، چون این ناظر به آن است دارد آن را امضاء می‌کند.

قسم سوّم این است که این دلیل کاری به سیره ندارد، درست است که مصادفه پیدا کرده است با وجود چنین سیره‌ای اما ربطی به سیره ندارد بلکه خودش مستقلاً یک حکمی را بیان می‌کند، مثل همان که در منطق می‌گفتند «کلّ ما کان انسان ناطقاً کان الحمار ناهقاً» به هم ربطی ندارد، بله سیره است و شارع هم خودش به عنوان خودش می‌گوید این کار را بکن. این کلام شارع یا این حجّت شرعیه دارد بیان حکم و موضوع حکم و شرایط حکم و خصوصیات حکم را می‌کند بلا نظرٍ إلى السیره. اینجا هم ما احتیاجی به آن سیره اصلاً نداریم و تمام مطلب را از خود دلیل استفاده می‌کنیم.

س: ...

ج: جوابتان خواهد آمد ان شاء الله.

این حرفی که زده شد. در حامش این شبهه را مطرح کردند که قد یقال: که درست است که شما این تصویرها را کرده اید اگر اینطور باشد بله درست است، اما کدام دلیل را ما داریم، دلیل لفظی یا شرعی که ما مطمئن باشیم یا ظاهرش این باشد که این ناظر به سیره‌ها است؟ نه ظاهر امر ادله این است که خودش بیان حکم می‌کند مستقلاً. پس بنابراین امضاء سیره به واسطه ادله شرعیه اگر جایی دلیل شرعی داریم آنجا اصلاً لا قيمة لها، نیازی به سیره نیست و فقیه هم اصلاً به سیره حق ندارد مراجعه کند، چرا؟ چون این دلیل شرعی وجود دارد، این دلیل شرعی کجایش نوشته است که من ناظر به سیره هستم و آن حرف سیره را می‌گویم؟ پس بنابراین یک فرض فرضی است که شما می‌کنید، این واقعیت ندارد، این اشکال است.

حال باید ببینیم که این اشکال جواب دارد یا خیر؟ اوّل اشکال را بخوانیم:

«و قد یناقش فی استکشاف الإمضاء من هذا الطریق الأوّل» که طریقی اوّل چه بود؟ این بود که امضاء را از راه کلام شارع و ادله شرعیه بخوایم امضاء را به دست بیاوریم. «بأنّ الاحتمال المزبور أعنی احتمال عدم کون الدلیل ناظراً الی إمضاء السیره (این) یتطرّق الی غالب الأدله» این احتمال که شما در قسم سوّم ذکر کردید که گفتید اصلاً ناظر به ادله نیست «أعنی احتمال عدم کون الدلیل ناظراً الی إمضاء السیره (که در شقّ سوّم ذکر شد، این احتمال) یتطرّق (راه می‌یابد) الی غالب الأدلة التي نريد إثبات الإمضاء بها» به غالب، این غالب را هم از باب احتیاط گفتیم و الا اگر غالب باشد خب برای همان نادرها به درد می‌خورد، این مناقشه نیست خب به درد آن نادرها می‌خورد، یعنی دیگر چیزی تهش نمی‌ماند که شما بخواید انقدر اینجا اهتمام بورزید. «خصوصاً فی الأدلة اللبّیة مثل الإجماع و السیره» حالا در کلام ممکن است سخن ناظر به یک سیره‌ای باشد اما ادله لبّی مثل اجماع که لسان ندارد که بگوید جمله ناظر به چیزی است، یا حکم عقل، عقل ناظر به یک امر خارجی است و خودش کلیاتی را درک می‌کند. «خصوصاً فی الآلة اللبّیة مثل الاجماع و السیره» اینجا این مثال است برای دلیل

لَبِّي نه در مقام، و الا در سیره که بخواهد دلیل باشد اول کلام است، با همین امضاء می‌خواهد دلیل بشود. این سیره یا یعنی سیره متشرّعیه و یا این سیره از باب مثال است برای دلیل لَبِّي و لو مربوط به مقام نباشد، بهتر این است که یا بنویسیم السیره المتشرّعیه یا السیره را اینجا حذف کنیم. «التي لا لسان لها» سیره‌ای که اصلاً لسان ندارد، نمی‌گوید، دلالتی ندارد که، معلوم است که عقلاء که این کار را می‌کنند ناظر به سیره خودشان که نیستند، نفس سیره شان است.

س: ...

ج: بله اشکالی ندارد، ادله ... بله بهتر است.

«إذ ليس مفاد الأدلة غالباً أنّ الشارع أمضى السيرة الكذائية» چون مفاد ادله به حسب غالب این نیست که شارع امضاء فرموده است فلان سیره را تا ناظر به آن باشد، کاری به آن ندارد خودش دارد یک حکمی را بیان می‌کند.

«و إنّما تدلّ علی حکم الشرعی الموافق لما علیه السيرة» بلکه آن ادله دلالت می‌کند بر حکم شرعی که البته این حکم شرعی موافق است با آن چیزی که بر آن سیره اقامه شده است، این یک اتفاق است و یک تصادف است نه اینکه واقعاً ناظر به آن باشد. «و من الممكن أن يكون ناظرًا الى إثبات الحكم مستقلاً لا إمضاء» ممکن است بوده باشد آن ادله ناظر به اثبات حکم به نحو مستقل نه به نحو امضاء، به نحو تأسیس نه به نحو امضاء ما لدى العرف «و معه» با این امکان و احتمال «تعدم فائدة الرجوع الى السيرة و إثبات إمضائها» فائده رجوع به سیره و اثبات امضائش از این طریق البته، آن مواردی که دلیل لفظی داریم نه بالمره، آن جاهایی که دلیل لفظی داریم یا دلیل شرعی داریم در این موارد فایده‌ای ندارد. پس اینکه راه اول را گفتید امضاء از راه ادله شرعیه این را حذف کنید. جاهایی که این راه وجود دارد به سیره احتیاج نداریم، سیره برای مواردی است که چنین چیزی وجود نداشته باشد. این اشکال.

بعد تتمه کلام «نعم إن تمت دلالة نمثل قوله تعالى: (وأمر بالعرف) علی إمضاء السیر العقلانية (البتة دیگر) لم یرد علیه المناقشة المزبوره» بله اینجا، چون آن می‌گوید این سیره‌ها خوب هستند و به آنها عمل کنید خب این دلیل لفظی است دیگر، خودش تعمیم می‌دهد به اینکه این سیره‌ها درست است و بروید عمل کنید و ما می‌توانیم عمل کنیم. در کنار این وأمر بالعرف به آن سیره‌ها هم عمل می‌کنیم اما در غیر این اشکال وارد است.

«الآن الإشکال فی تمامية دلالتة» الا اینکه اشکال در تمامیت دلالت این فرمایش خدای متعال است بر این مطلب «علی ما یأتی فی مبحث ادلة حجیة السيرة فی الكتاب التفصیلی» که الرّاعد باشد، علی ما یأتی هم

اینجا نباید می‌گفت، شاید آمده است دیگر مگر بعد از این می‌خواهد بیاید؟ «علی ما بین» بر اساس آنچه که در آن کتاب تبیین شده است.

«و يمكن الإجابة عن المناقشة بأنب الفقيه قد ...»

س: ...؟

ج: این بله، حالا آنجاها گفته شده است که این اباحت فراوانی دارد «وَأمر بالعرف» -این گفته شما الان یک چیزی را به ذهن من رساند برای بحث فقه که اگر یادم نرود آنجا باید بگویم - چون در «وَأمر بالعرف» تفسیر این وَأمر بالعرف چیست؟ یک احتمال این است که «وَأمر بالعرف» یعنی شیوه امر کردن شیوه درستی باشد. خود شیوه امر کردن شیوه درستی باشد، یعنی به نحو متعارف، عرفی یا عقلی و عقلانی امر و نهی کن. این یک. یعنی وَأمر بالعرف به خود پیامبر می‌فرماید که خودت می‌خواهی امر و نهی کنی در مقام امر و نهی کردن مراعات عرف را بکن. یکی دیگر اینکه نه وَأمر بالعرف این عرف متعلق امر است، مأمور به است نه کیفیت خود امر باشد، «به معروف‌ها امر کن». این معروف یعنی چه؟ یعنی سیره؟ یا اینکه همین که می‌گوید الأمر بالمعروف و نهی از منکر این معروف با عرف و معروف معنایش یکی است، عرف یعنی معروف، در لغت و همه جا هم آمده است که عرف یعنی معروف نه «السير الجميلة ال...» یعنی معروف. پس وَأمر بالعرف یعنی وَأمر بالإحسان بالعدل بالصلاة بالصوم و ... روایت هم در مقام داریم که «وَأمر بالعرف» را معنا کرده است، روایت داریم که تفسیر کرده است، فلذا اشکالات اینگونه در آنجا وجود دارد و مراجعه می‌فرمایید. این بحث تفصیلی است، البته در کتب معروف بیان نشده است من یک زمانی که بحث سیره را انجام می‌دادم این آیه شریفه را حسابی مورد بحث قرار دادیم و حرف‌هایش همانجا نوشته شده است.

س: حاج آقا این اشکال به همین «وَأمر بالعرف» هم می‌تواند بیاید دیگر.

ج: به قرآن اشکال بشود؟!

س: نه، اینکه این سیره را هم در کنارش بخواهیم بگوئیم محلی دارد، «وَأمر بالعرف» می‌گوید آن چیزی که عرف است امر کن.

ج: فرض این است که عرف معنا شد «السيرة الجميلة العقلانية» پس می‌گوید به این سیره جمیله عقلانیه امر کن، پس هر سیره جمیله عقلانی شد درست، شارع با این دلیل لفظی ...

س: ...

ج: بله می‌دانم اما این دلیل لفظی این قرآن آیا می‌گوید کجا واجب است و کجا حرام است؟ واجب و حرامش را از کجا باید بفهمیم؟ از خود سیره باید بفهمیم. این قسم اول است

«و يمكن الإجابة عن المناقشة بأنّ الفقيه قد يفهم من الدليل أنّه إمضائي و لو باستظهار ذلك منه بعد وروده فی مورد قامت السيرة العقلائية فيه مسبقاً» جواب این است که به قول بعضی فقها شوخی می‌کنند و می‌گویند بعضی از فقه‌ها فقه زیر لحافی است، یعنی تتبع نکرده و به ادله مراجعه نکرده است و همینطور یک لحاف سرش کشیده و می‌گوید فلان شده است، شما اینجا می‌گویید غالب ادله! نه، کجا است؟ شما وقتی وارد میدان می‌شوید خیلی از روایات داد می‌زند که این ناظر به عرف است و دارد همان حرف عرف را می‌زند و توجه به همان‌ها می‌دهد. در موارد فراوانی همین را می‌گوید که عرف می‌گویند، معلوم است که عرف می‌فهمد که این حرف خودمان را دارد می‌زند و ذهنمان را متوجه به همان می‌کند. گاهی اینچنین است.

مثلاً گاهی می‌بینید خدای متعال می‌فرماید «أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» سؤال می‌کند، آن که شما را خلق کرده است نمی‌داند؟ اگر نمی‌دانست چطور خلقتان کرد؟ این می‌خواهد با این طرح سؤال وجدان را متنبه کند که می‌شود، شما هم که خبر ندارید و عالم نیستید ظرائف و دقائق را نمی‌دانید، اگر نمی‌داند چرا قلب را قرار داده است؟ چرا کلیه را قرار داده است؟ چرا جگر را قرار داده است؟ چرا کیسه صفرا را قرار داده است؟ اگر خبر نداشت که اینها باید کنار هم قرار بگیرند تا یک دستگاهی کار کند و یک موجود زنده‌ای درست بشود برای چه اینها را قرار داده است؟ پس می‌داند که چی به چی است و اینها باید چطور ترکیب بشوند و چطور کار کنند تا اینکه حیات بتواند استمرار پیدا کند.

«أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» این سؤال از کیست؟ از عقل‌های خود انسان‌ها است، می‌گوید خودتان قاضی، «هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ» نمی‌خواهد که تعبد کند، با طرح سؤال چه می‌کند؟ «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ» خودتان کلاهتان را قاضی کنید اگر تمام آب‌های روی زمین فرو رفت حالا شما آب از کجا می‌آورید؟ اینها است که خدای متعال با طرح این سؤال‌ها خیلی از حقائق و معارف را با طرح سؤال یعنی همان که خودتان می‌فهمید، همان که خودتان دارید، دارد توجه می‌دهد. در ادله شرعی در ابواب مختلفه به خصوص ابواب امارات و امثال ذلک اینها همان چیزهایی است که از ادله فهمیده می‌شود که همان که در بین عرف است که گفتیم یکی آیه نبأ است که گفتیم بهترین تقریب دلالت آیه نبأ بر حجیت خبر ثقه آن است که در تشبیت الاصول آیت الله مؤمن دام ظلّه و شفاء الله تعالی فرموده است، خیلی تقریب مناسبی ایشان فرموده اند.

اینجا هم می‌فرماید اگر کسی به ادله مراجعه کند اینطور نیست که هر کجا ما دلیل لفظی داشته باشیم این دلیل لفظی استقلال بخواند و بگوید من کار به عرف ندارم، از وجناتش به خصوص در جاهایی که سیره‌ای هست و... یک وقت یک دلیل لفظی آمده است و بعداً سیره درست شده است خب آنجا زور دارد بگوییم که

سیره‌ای که بعداً منعقد می‌شود ناظر بوده است، اما آن جایی که سیره قبل بوده است و مردم با آن آشنا بوده‌اند و در رویه و سبیه مردم و در زندگی مردم حضور داشته است و حالا در اینجا شارع می‌فرماید خب معلوم است که همان است.

مثلاً اگر همین که می‌آید سؤال می‌کند «أفیونس ابن عبدالرحمن ثقة أخذ معالم دیننا» می‌گوید بله. این آدم با اینکه می‌بیند قبلاً حضرت فرموده بود که به ثقة عمل کن و حالا که من سؤال می‌کنم و می‌گوید ثقة است خب معلوم است که ناظر به آن سیره است دیگر. خود این جواب معلوم است که حضرت ناظر به سیره است. می‌گوید فلانی صلاحیت دارد از او تقلید کنم؟ می‌گوید بله صلاحیت دارد، همین چیست؟ معلوم می‌شود که آن مطلبی که در ذهن عقلا است که آدمی که نمی‌داند باید از آدمی که می‌داند بپرسد، این را دارد قبول می‌کند و ناظر به این است، دارد مصداقش را معلوم می‌کند، جایی که دارد مصداق اینها را معلوم می‌کند پس این معلوم می‌شود که ناظر است به آن کبرایی که نزد عقلا است که آن درست است و این هم صغرایش است، بله و خیلی موارد هم داریم. حالا یک مثالی هم در اینجا زده شده است که آن را عرض می‌کنم.

می‌فرماید که: «و یمکن الإجابة عن المناقشة بأنّ الفقيه قد يفهم رزقنا الله تعالی» فقیه شدن یک مرتبه‌ای است که خدا باید روزی کند که انسان بفهمد ائمه چه فرموده‌اند، به قول سید ابوالحسن اصفهانی واقع الفقاهه این است که بفهمد ائمه چه فرموده‌اند، لحن آنها و فرمایش آنها را که این به مزاوله و فراوانی مراجعه به کلمات آنها برای انسان پیدا می‌شود، اگر فقط در اصول متوقّف بشویم و مزاوله به روایت نداشته باشیم این حالت که بفهمد ائمه ادبیات گفتاریشان چیست برای شما پیدا نمی‌شود. فلذا صاحب وسائل قدس سرّه در یک کلامی فرموده است کرّر النّظر در این روایات و مسائل، کرّر النّظر. هی دوره کنید و مسائل را، انسان شبانه روزی نیم ساعت را برای خود قرار دهد و کاری ندارد به درس‌ها، حالا آن که ... همینطور روایات را بخواند برود جلو و دوباره باز گردد برود جلو همینطور تا اینکه به لحن ائمه در ادبیات آنها آشنا بشود، این خیلی خوب است.

می‌فرماید «بأنّ الفقيه قد يفهم من الدلیل أنّه» که آن دلیل امضائی است و ناظر به حرف عقلاء است، به سیره عقلاء است، آن را امضاء می‌کند؟ یا اینکه تأسیسی است؟ و لو این فهمش که این امضائی است به سبب استظهار ذلک، این امضائیت باشد «منه» از آن دلیل بعد ورود آن دلیل در موردی که «قامت السیره العقلائیة» در آن مورد «مسبقاً» قبل از این کلامی که در دلیل از شارع صادر می‌شود قبل از این، این سیره بوده است، این ناظر است بر این. اما آن جایی که مسبقاً صادر نبوده است. مثلاً امیر المؤمنین یک چیزی فرموده است زمان امام رضا سلام الله علیه این سیره درست شده است، حالا بگوییم کلام امیر المؤمنین ناظر به آن سیره‌ای بوده است که صد سال بعد است؟ این قهراً مشکل است بلکه شاید بگوییم معلوم العدم است. اما در جایی که سیره‌ای وجود

داشته و الان مردم طبق آن عمل می‌کنند، حضرت یک کلامی می‌فرمایند خیلی موارد را فقیه استظهار می‌کند که بله این همین است و همین حرف را می‌زند، مردم خودشان می‌گویند که این همین حرف خودمان را می‌زند، چیز جدیدی نمی‌گوید.

س: ...

ج: ارتکازات عقلائیّه بله.

س: یک نکته‌ای به ذهن می‌رسد که این را مقید می‌کند به سیره‌های مثبت، قبلاً فرموده بودید وقتی ... سیره باشد در بعضی از تقریرات از وظایف امام این است که نسبت به ...

ج: بله آنجایی که ملامح باشد طبق آن نظر درست است، اگر جای آثار و خصوصیاتش یعنی نشانه‌های اینکه چنین سیره‌ای خواهد شد پیدا است آنجا هم بله اینطور است، فلذا این نگفته است که حتماً بلکه گفته است به خصوص اینجا، آنجا به خصوص نیست، آنجا خفی تر از اینجا است. اینجا ظاهر است.

می‌فرمایند که: «فیحتاج إلى الرجوع إلى السيرة بعد إثبات إمضاءها بالدليل الإمضائي» در اینجا ما نیاز به رجوع به سیره داریم البته در کجا؟ در جایی که خود آن دلیل قسم سوم نباشد که ناظر است، وقتی ناظر شد برای تعیین حدود و ثغور و شرایط و اینها به سیره باید مراجعه کنیم.

« فیحتاج إلى الرجوع إلى السيرة بعد إثبات إمضاء (آن سیره) بالدلیل الإمضائی (که فرض این است که استظهار کردیم که این دلیل امضائی است)» حالا برای چه رجوع به سیره کنیم؟ برای خود اصل حکم؟ نه، آن که با همان دلیل امضائی معلوم می‌شود، «لتعيين حدود الحكم نظير ما يقال في قاعدة الفراغ و التجاوز» یک بحثی در قاعده فراغ و تجاوز است که آیا قاعده فراغ در جایی که انسان می‌داند حین عمل غافل بوده است آیا آنجا هم جاری می‌شود یا نه این برای جایی است که احتمال می‌دهد در حین عمل غافل نبوده است؟

مثلاً الان در دستش یک مانعی را می‌بیند، یک انگشتر کپی دستش است، اما بعد از وضوء شک می‌کند که آیا من توجه داشتم که این انگشتر را بیرون بیاورم یا تکان بدهم که آب جاری بشود در زیر آن یا نه؟ یک وقت می‌داند که اصلاً غافل بوده است، آیا اینجا هم می‌توانیم بگوییم قاعده فراغ و تجاوز جاری است؟ یا این برای جایی است که احتمال می‌دهد توجه داشته است؟ در روایت فراغ و تجاوز در آنجاها بعضی‌ها قید ندارد اما در بعضی جاها دارد «بلی کنت حین العمل» قریب به این معنا «أذكر» آن موقع توجهت بیشتر از الان بوده است پس علی القاعده متوجه بوده ای، اما بعضی‌ها قید این قید را ندارد. حالا آن‌هایی که قید ندارد می‌توانیم بگوییم اطلاق دارد؟ اگر کسی ... به اطلاق آنها نقص کند، یا این را قید غالبی بگیرد؟ یا اینکه نه؟ گفته‌اند که نه، این بناء بر اینکه کار درست انجام شده است در سیره عقلائی است، وقتی کاری را انجام داده‌اند و بعد شک می‌کنند که

درست انجام داده‌اند یا خیر اصالة الصّحّه در کار خودشان جاری می‌کنند و می‌گویند ان شاء الله درست بوده است. کجا این اصالة الصّحّه را جاری می‌کنند؟ آنجا که یقین نداشته باشند غافل بوده است، آنجا که نه احتمال می‌دهند حواسش بوده است می‌گوید ان شاء الله درست انجام داده ام، اما آنجا که می‌داند آن موقع غافل بوده و توجّه نداشته است آنجا سیره نیست، و چون این روایات فراغ و تجاوز ظاهرش این است که همان حرف عقلائیّه را می‌زند به خصوص با آن تعلیل، پس بنابراین معلوم می‌شود که این یک قاعده امضائی است نه یک قاعده تأسیسی. امضائی که شد تتقدّر همان که در سیره عقلاء است و لو در لسان دلیل قید نداشته باشد معنایش همان می‌شود که در سیره عقلاء است یعنی جایی که یقین نداشته باشی که غافل بودی.

س: استاد اگر شارع بخواهد توسعه بدهد باید قید کند حتماً؟

ج: بله بگویند و لو اینکه بدانی غافل بودی، باید این قید را بیاورد و الا اگر نیاورد عرف از آن چه می‌فهمد؟ می‌گوید همان حرف خودمان را می‌زند و همان جا را می‌گوید، آن باید قید کند و باید بگوید و لو غافل بود. می‌فرمایند که: «نظیر ما یقال فی قاعدة الفراغ و التجاوز» که قاعده فراغ برای بعد از عمل است و تجاوز برای اثناء عمل است «من أنّها لا تجری مع العلم بالغفلة حال العمل» حالا چرا لا تجری مع العلم بالغفلة؟ «نظراً إلى أنّها قاعدة عقلائیة، فإنّ سيرة العقلاء جاریة علی عدم الاعتناء بالشکّ فی العمل بعد وقوع العمل» الان شک کرد که آن معامله‌ای که من بیست سال پیش خانه خریدم درست بوده است یا نه؟ کدام عاقلی به این اعتناء می‌کند؟ ... می‌گوید ان شاء الله که درست بوده است.

چرا سیره جاری است به عدم اعتناء به شک در عمل بعد از وقوع عمل؟ «باعتبار أنّ الغالب عدم وقوع الغفلة حين الاشتغال بالعمل» غالب این است که وقتی انسان کاری را انجام می‌دهد آن موقع حواسش هست «و الظّنّ يلحق ...» می‌گوید آن موقع ... در روایت هم فرموده است که حين العمل أذکر بودید.

س: ...

ج: آن وسواس است، اینها بعضی مبتلاء به وسواس می‌شوند و الا اگر بدانند غفل کرده است، حالا در این مثالی که من می‌زنم معامله را انجام داده است، خانه خریده است، ازدواج کرده است، حالا شک می‌کند که درست خوانده است آنها را یا نه؟ حالا برویم از ابتدا عقد بخوانیم. نمی‌دانم اجاره کردید، آن درست بود یا نبود! فلان چیز درست بود یا نه! عقلاء اعتناء نمی‌کنند و کسی هم که اعتناء کند می‌گویند این آدم وسواسی است و خارج از متعارف است و باید برود تیمارستان.

«باعتبار أنّ الغالب عدم وقوع الغفلة حين الاشتغال بالعمل، فیکون مرجعها» پس می‌باشد مرجع قاعده فراغ و تجاوز «إلى أصل عدم الغفلة نوعاً عن صحّة العمل» مرجعش به اصل عدم غفلت است به حسب نوع مردم از

۱۳۹۷/۱۰/۰۳

جلسه سی و نهم

صحت عمل و درستی عمل، یعنی وقتی انجام می‌داده اصل این است که غافل از صحیح انجام دادن و صحت عمل نبوده است و درست انجام می‌داده «فلا مجال لجربانها مع العلم بالغفلة»، چون بر این اساس از سیره عقلائیه پس مجالی برای جریان قاعده فراغ و اصالة العدم الغفلة با علم به غفلت دیگر نیست «و لأجل ذلك» چون بناء عقلائی بر این است «لا ینعقد لأدلتها اللفظیة» برای ادله لفظیه قاعده فراغ و تجاوز «لا ینعقد إطلاقاً» (که) یشمل فرض العلم بالغفلة»

حالا اگر این مسأله را می‌خواهید از کلام یک بزرگی هم ببینید که آنجا ذکر شده است و توضیح داده است «راجع مصباح الاصول جلد سوم در صفحه ۳۰۶»

خب این طریق اول و ما یتعلّق بالطریق الاول، اگرچه گفته‌اند «علیکم بالمتون لا بالحواشی اما گاهی بعضی از حواشی خوب است.

س: استاد نسبت به این قسم سوم با توجه به آن مطلبی که مرحوم محقق همدانی و مرحوم شهید صدر می‌فرمایند آیا اصلاً امکان... حالا این اشکال نسبت به قسم اول و دوم امکان وقوعی اش یعنی وقوعش را حالا اصلاً امکان دارد که واقع بشود، یعنی یک سیره‌ای باشد و در اذهان عقلاء و در عمل عقلاء هم راسخ باشد و بعد بیانی بیاید اصلاً هیچ نظارتی عرفاً نسبت به او نداشته باشد و لو به نحو الاجماع.

ج: بله می‌شود.

س: خیلی قلیل نمی‌شود مواردش؟ در قسم سوم با توجه به آن نکته‌ای که آن بزرگان می‌فرمایند؟

ج: آنها چه می‌گویند؟

س: آنها می‌گویند اگر اطلاقی باشد که ما احتمال بدهیم یک قرینه ارتکازیه لبّیه‌ای در ذهن اذهان عقلاء بوده است که آن اطلاق را با این می‌فهمیدند و مؤیداتی هم داشته باشیم مثل سیره و اجماعی چیزی که مؤید آن ارتکاز باشد آن ...

ج: بله یعنی ما یصحّ للإتکاء علیه اگر وجود داشته باشد بله، اما اینجا حرفش این است که می‌گوید اگر یک دلیل آمد همه چیز را خودش می‌گوید و دیگر چیزی در آن کم نگذاشته است، از کجا بفهمیم که این ناظر به سیره است؟ ما چکار به سیره داریم؟ همه چیز را دارد می‌گوید. مثلاً مثل روایت ... در باب صلاة از اول تا آخر را بیان کرده است، چکار دارد که سیره چیست، ریز و درشت مطلب را بیان کرده است؛ موضوع را گفته است، حکم را گفته، شرایط را گفته، خصوصیات را گفته است، حالا این روایت چه ناظر است؟ می‌خواهد بگوید سیره باشد یا نه من کار ندارم من دارم همه چیز را به تو می‌گویم، پس بنابراین فرض دارد که اگر قسم سوم می‌شود

۱۳۹۷/۱۰/۰۳

جلسه سی و نهم

فرض کرد که بله با این خودش متکفل تمام امر است و نیازی ندارد که بگوید ... اینجا نیازی به آن سیره نداریم و آن سیره هم کاری نمی‌تواند بکند، وقتی خودش متکفل ... اگر هم دارد خیلی می‌گوید این رادع آن می‌شود.
س: ...

ج: گاهی ارشاد به سیره است و گاهی ارشاد به سیره نیست بلکه حکم مولوی است که می‌گوید خصوص و قیودش را که خودت بلد هستی چون سیره شما این است، احاله می‌کند کأن فهم خصوصیات و قیود و شروطش را به همان که نزد خودتان است.

س: ...

ج: بله

س: شما هم در امضاء شرط کردید که جعل حکم مماثل کرده باشد، یعنی شارع مقدس با این خطاب دارد جعل ... یعنی فرض می‌کنیم که این خطاب نکاتش جعل تبعی است، چطور می‌خواهد ارشاد به یک سیره باشد ولی خودش یک جعل تبعی در آن داشته باشد؟

ج: بله، ارشاد می‌کند ذهن ما را به این و از این به دلالت التزام می‌فهمیم که مرشد علیه نزد شارع قانون دارد. ارشاد می‌کند به اینکه قانون من طبق همین است، از اینکه ارشاد کرد که قانون من طبق همین است که نزد خود عقلاء است پس می‌فهمیم که امضاء کرده است یعنی حکم مماثل یا مناسب این را دارد. یعنی بالمباشره حکم را بیان نمی‌کند بلکه ذهن من را متوجه می‌کند به اینکه نزد خودت است و خودت می‌فهمی از اینکه به عقل خودم و به سیره و روش خودمان مراجعه کردیم از این می‌فهمیم که پس حکمی که او جعل کرده است چیست، مناسب این است یا مماثل این است.

«الطریق الثانی:»

س: ...

ج: نه چون وقتی سیره همه است، یک کسی ممکن است تخلف از سیره کند، الزامی که ندارد، سیره است. الان مردم مثلاً سیره همگانی این است که برای میت ختم می‌گیرند، آن نمی‌خواهد بگیرد، طوری می‌شود؟
س: ...

ج: نکرده است، اگر «وَأمر بالعرف» بگوید معنایش این باشد درست است اما فرض این است که چنین چیزی فرموده است، اینجا می‌خواهد در شریعت قانون بگذارند و بگوید واجب است تا اینکه کسی تخلف نکند از این سیره.

س: ...

ج: بله

س: ...

ج: نه اینکه در همان موضعی که قسم دوم است قسم سوم هم وارد شده است، مواردی است که مولی به نحو قسم دوم فرموده است، یک مواردی است که به نحو قسم دوم فرموده است بلکه خودش به رأس قسم سوم را فرموده است، نه اینکه یک جایی شما فرض می‌کنید که قسم دوم بوده است و می‌گویید پس قسم سوم چه فایده‌ای دارد.

س: با حضور قسم دوم...

ج: نه با حضور. با حضور یعنی ...

س: ...

ج: می‌توانسته، اینطور هم می‌تواند، اینکه راحت تر از آن است. برای اینکه آنطور شما ممکن است تعدیل کنید، شک کنید یک فقیه می‌آید در قسم سوم می‌گوید که خیلی صاف و روشن باشد، این که عیبی ندارد، نه اینکه وقتی راه دوم وجود دارد راه سوم غلط است. نه راه سوم اسهل است اتفاقاً چون شما در راه دوم باید یک زحمتی بکشید؛ باید بروید سیره ببینید، بفهمید، ببینید که در عرف حدود و ثغورش چه مقدار است و ... زحمت دارد، اما آنجا راحت الحلقوم است، گفته است که تمام خصوصیاتش را برایتان گفته است، اینطور که بهتر شد.

س: استاد یک مطلب در مورد این فرمودید که اگر احتمال نظارت و عدم نظارت باشد به نحوی که شک کنید ملحق می‌شود به قسم سوم، این دلیلش چیست؟ به خاطر اینکه اصل تأسیسیت است؟ یعنی به خاطر آن اصل می‌گویید؟

ج: نه، چون ما باید بدانیم ناظر به آن است تا بگوییم آن قیودی که آنجا است اینجا هم هست. شاید نه این را اگر ندانیم که ناظر است یا نه، اینجا به اطلاق این بیاد تمسک کنیم و یا اجمال پیدا می‌کنیم و به اصول عملیه مراجعه می‌کنیم، نمی‌توانیم به گردن شارع بگذاریم، اما در آنجایی که کد می‌دهد و ارجاع می‌دهد می‌فهمیم که می‌خواهد بگوید این چیزهایش را از آنجا پیدا کن، اما اگر چنین نظارتی ندارد خب می‌شود که نه پس کلام من اگر این کلام اطلاق دار به اطلاقش أخذ کن، اگر اجمال دارد طبق دلیل مجمل را باید چه کرد؟ همان کار را انجام بده.

س: اگر احتمال نظارت بدهیم ...

ج: احتمال فایده ندارد.

س: ... باید بگوییم قدر متیقن از سیره و این بیان فقط امضاء می‌شود و کفایت می‌کند؟

ج: نه، قدر متیقن ...

س: ...

ج: نه، احتمال نظارت برای ما اثری ندارد، حجت نیست احتمال نظارت.

س: اطلاق دلیل را که خراب می‌کند، یا آن قیودی که در دلیل ...

ج: اگر آن ... بحث آخری است. یک وقت است که سیره‌ای چیزی در ظهور اصلاً تأثیر می‌گذارد که این بحث‌هایی است که آینده خواهد آمد، ما فعلاً به این جهت کار نداریم که گاهی وجود سیره ما یحتمل القرینیه می‌شود، اگر ما یحتمل القرینیه شد نمی‌گذارد که اطلاق برای کلام درست بشود و یا اجمال درست بشود. فعلاً به این کار نداریم که ما یحتمل القرینیه، همین فقط که می‌خواهیم ببینیم آیا این ناظر به آن است یا ناظر به آن نیست، این را فقط الان کار داریم.

«الطریق الثانی: فعل الشارع»

راه دوم برای اینکه ببینیم شارع امضاء کرده است یا نه؛ اگر دیدیم خود شارع همینطور که عقلاء مشی می‌کنند او هم مشی می‌کند. هیچ کجا نگفته است أحل الله البیع، هیچ کجا نگفته باشد تجارة عن تراض، اما مردم می‌روند نان می‌خرند گوشت می‌خرند، برنج می‌خرند، زمین می‌خرند و ... می‌بینیم که خود امام صادق هم همین کار را می‌کند، معلوم می‌شود که سیره را امضاء کرده است.

وقتی دیدیم که شارع خودش همان کاری را انجام می‌دهد که مردم انجام می‌دهند معلوم می‌شود که امضاء کرده است.

مردم برای اینکه حرف‌های همدیگر و محاورات همدیگر را بفهمند چه می‌کنند؟ به ظواهر کلام یکدیگر اتکاء می‌کنند، می‌بینیم که امام صادق هم می‌آیند با او حرف می‌زنند و خودش حرف می‌زند و همان کار را می‌کند، معلوم می‌شود که امضاء کرده است. پس خود فعل شارع اگر خود شارع هم طبق همان سیره عمل می‌کند این کاشف است بر اینکه آن سیره را قبول دارد. پس حکم مماثل یا مناسبتش را دارد آن جاهایی که حکم باید باشد. و آن جایی هم که نفس رضایت کفایت می‌کند که معلوم می‌شود رضایت دارد.

س: احتمال می‌دهیم برای خودش فقط جایز باشد

ج: الله اکبر! فقط بیع برای خودش جایز است!!

س: ...

ج: بله آن مواردی که احتمال نمی‌دهیم که آن مختص به یک حکمی باشد... بله اگر آمد مثل پیامبر یک اختصاصاتی را داشت مثلاً ۹ زن عقدی دائمی دارد، اینجا احتمال نمی‌دهیم که دیگران ... و اصلاً این در دیگران

نمی‌دانم که هست یا خیر که اصلاً چنین سیره‌ای بوده است یا نه، اما خب آنجا نه، اگر یک کار اختصاصی باشد. اما کارهایی که مثل آن‌هایی که گفتم نان می‌خرد، زمین می‌خرد و ...
س: ...

ج: بابا اینها که معنای دیگری دارد و به اینجا مربوط نیست.

«الطریق الثانی: فعل الشارع»

س: ...

ج: اینها را باید دیگر محاسبه کنیم البته. بعضی چیزها وقتی که قبول دارد «حلال محمد حلال الی یوم القيامة و حرامه حرام الی یوم القيامة» این یا حکم واقعی اش همین بود است و یا حکم ظاهری اش. چون فرض این است که ما رادعی ندیدیم، دلیلی بر خلاف ندیدیم، دلیل بر خلاف نداریم امام هم همین کار را انجام می‌داده، حالا این یا حکم واقعی است و یا ظاهری است هر چه هست برای همه است و فرقی نمی‌کند.

«الطریق الثانی: فعل الشارع؛ إنّ عمل الشارع علی طبق السیرة العقلائیة یتکشف به (به آن عمل شارع) الإمضاء کاعتماده علی الظهور فی بیان مقاصده و عدم تقید الشارع بإبراز (مقاصد خودش) بالعبارات الصریحه» ما می‌بینیم که شارع مقید به عبارات صریحه نیست، همانطور که خودمان حرف می‌زنیم او حرف می‌زند. «فإنّه یُمكن أن یتدلّ بذلك علی إمضاء السیرة العقلائیة علی حجیة الظهور» البته این در جایی است که «بشرط حصول یقین بذلک» از اینکه همانطور کار می‌کند ما یقین پیدا کنیم که این را قبول دارد، اما او دارد همینطور انجام می‌دهد و ما احتمال می‌دهیم که تقیه است، احتمال تقیه می‌دهیم و یقین پیدا نشود، آنجا نه. اما جایی که چنین احتمالاتی وجود ندارد، چنین احتمالاتی عقلانی نیست و در حدّ صفر است و در حدّ ذلیل است و اگر باشد یک در میلیون و یک در میلیارد است، اینجا دیگر اطمینان عقلانی و علم عقلانی پیدا می‌شود و اشکالی ندارد.

«و أمّا إذا كان فعله ظاهراً فی الإمضاء فلا یمكن الاستدلال به؛ لأنّ الکلام بعد فی حجیة الظهورات» اینجا این مطلب را تذکر می‌دهد که می‌فرماید یک وقتی از این فعلش که دارد مثل مردم عمل می‌کند انسان یقین پیدا می‌کند که همان است که ... مردم است قبول کرده است، همان را پذیرفته است، اینجا که لا اشکال. اما اگر ظاهر حالش این است که پذیرفته است، ما یقین نداریم و فقط ظاهر حالش این است، احتمال هم می‌دهیم که تقیه باشد اما ظاهر حالش این است که به خاطر تقیه و اینها نیست، در اینجا حجیت این متوقف است بر اینکه ظهور حال حجّت نشد. حالا که می‌خواهیم ظهور حال را حجّت کنیم این دیگر اینجا نمی‌شود این ظهور حال را به واسطه این حجّت کنیم چون دور لازم می‌آید، باید یک راه دیگری پیدا کنیم.

س: به واسطه عدم ردعش نمی‌شود حجّت کنیم...

ج: اینجا به فعل می‌گوییم پس این فعل دیگر ... حالا راه‌های دیگر باید برویم. از همین راهی که داشتیم می‌گفتیم که راه دوم باشد دور می‌شود مگر از راه‌های دیگر اثبات کنیم.

می‌فرماید: «و أمّا إذا كان فعله ظاهراً في الإمضاء (اینجا) فلا يُمكن الاستدلال به (به این فعل امام) لأنّ الكلام بعد (یعنی هنوز) في حجیة الظهورات» که یکی از ظهورات هم ظهور فعل است «أجل» بله «یمكن الاستدلال به (به فعل امام) مع ضمّ السیرة المتشرّعه؛ بأنّ ثبت حجیة شخص هذا الظهور بالسیرة المتشرّعه، ثمّ به (به این فعل) تُثبت إمضاء السیرة العقلائیة» چه کنیم؟ بگوییم ظاهر حال شارع این است که این سیره عقلائی را قبول کرده است، این ظاهر خودش از چه راهی حجّت است؟ به خاطر سیره عقلاء که خودش دارد به آنها عمل می‌کند و ظاهر حالش است؟ خیر، این ظاهر حالش را بیاییم به سیره متشرّعه حجّت کنیم، بگوییم زراره و محمد ابن مسلم و ابن ابی عمیر و بقیه مسلمانان و شیعه‌ها و اینها روششان بر این بوده است که به این ظاهر حال امام تمسّک می‌کردند، چون آنها بما أنّهم متشرّعون به اینها تمسّک می‌کردند پس این کاشف از این است که این را تلقّی از خود شارع کردند مثل اجماع محصّل که کاشف از قول شارع است، سیره متشرّعه هم کاشف از این است که موقف شارع همین است.

خب، با سیره متشرّعه این ظهور حال حجّت می‌شود، این ظهور حال که حجّت شد این برای ما از چه کشف می‌کند؟ از امضاء آن سیره عقلائی کشف می‌کند و دیگر دوری هم لازم نمی‌آید.

« و لیس هذا عبثاً أو تکراراً؛ لأنّ المقدار الذی یثبت بسیرة المتشرّعة من الحجیة قد یکون له قدر متیقّن هو خصوص الظهور القوی» اینجا شما بیایید یک اشکالی بکنید و بگویید این دیگر بعد از اینکه شما به سیره متشرّعه ظهور را درست کردید دیگر برای چه می‌خواهید به سیره عقلاء دوباره ظهور درست کنید؟ سیره متشرّعه ظهور را درست کرد دیگر، چرا می‌خواهید ظهور را با سیره عقلاء درست کنید؟

اشکال را توجّه کردید؟ ما ظهور حال را با چه درست کردیم؟ با سیره متشرّعه، حالا سیره متشرّعه می‌خواهد بگوید چون امام عمل می‌کردند به این سیره عقلائیة این ظاهر حالش این است که این سیره عقلائیة را قبول دارد. به این چه نیازی دارید که این سیره عقلائیة که عمل به ظهورات است قبول دارد؟ از سیره متشرّعه فهمیدید که عمل به ظهوراتش ...

جواب؛ جواب می‌دهد که نه، گاهی سیره متشرّعه چندان حالت تفصیلی ندارد بلکه اصل مطلب را برای ما اثبات می‌کند. مثلاً ظهور حال قوی را اثبات می‌کند، اما در سیره عقلاء ظهور حال خیلی قوی هم نه بلکه ضعیف هم حجّت است. این باعث می‌شود که آنهایی که خود سیره متشرّعه توان اثباتش را نداشت اثبات می‌شود با آن سیره عقلائیة.

می فرماید «و لیس هذا» تمسک به سیره متشرّعه برای اثبات ظهور این و بعد تمسک به سیره عقلاء برای اثبات ظهور این عبث و تکرار نیست که شما یک دفعه با سیره متشرّعه ظهور را درست کردید و دوباره می خواهید با سیره عقلائی ظهور را درست کنید. این تکرار و عبث است. می گوید نه اینطور نیست. چرا؟

«لأنّ المقدار الذی یثبت بسیرة المتشرّعة من الحجّية» آن مقدار حجّیتی که به سیره متشرّعه ثابت می شود «قد یكون له قدر متیقّن هو خصوص الظهور القوی» که آن قدر متیقّن خصوص ظهور قوی است. بله دائماً می دیدند که ائمه علیهم السلام، نه یک امام، نه دو امام، نه یک معصوم، نه دو معصوم، اینجا می آیند جنس می خزند، همانطور که خودشان نان می خزند، گوشت می خزند و معاملات انجام می دهند اینها هم دارند انجام می دهد و هیچ کجا هم نگفته اند «أحلّ الله البیع» هیچ کجا هم نگفته اند «أحلّ الله الاجاره» این یک ظهور حال قوی ای است که معلوم است که قبول دارند دیگر. این ظهور حال قوی است و با این اثبات حجّیت این می شود اما آنجا که ظهور به این قوت نباشد چه؟ آن که سیره متشرّعه بر آن نیست. اما از این فهمیدیم که ظهور حال حجّت است، حالا که ظهور حال حجّت شد می فرمایند که «لا مطلق الظهور و یكون شخص هذا الظهور داخلاً فی المتیقّن» ... ظهور قوی است نه مطلق ظهور. و می باشد شخص این ظهور که ما به آن تکیه کرده ایم برای اثبات اینکه بگوییم مطلق ظهورات حجّت است و سیره عقلاء حجّت است این شخص این ظهور داخل در قدر متیقّن است، این داخل در قدر متیقّن از سیره متشرّعه است پس با او این اثبات می شود، اینکه اثبات شد آن وقت راه برای ما باز می شود که بگوییم مطلق ظهور حال حجّت است.

پس بنابراین اینجا این نکته را هم باید توجه بکنیم که «قد یكون له قدر متیقّن هو خصوص الظهور القوی» این یک مقداری این تعبیر غلط اندازی دارد و این غلط اندازی خیلی ها را من دیده ام که در برخی استدلالات هم برخی به غلط افتاده اند. گفته می شود که در دلیل های لَبّی قدر متیقّن حجّت است، این حرف غلط است، اینطور نیست که فقط قدر متیقّن حجّت باشد، تا هر جا می دانی که دلیل لَبّی او را می گیرد حجّت است چه قدر متیقّن باشد چه نباشد، تا هر کجا می بینی که سیره آن را می گیرد حجّت است چه قدر متیقّن باشد چه نباشد. آنجایی که نمی دانی این دلیل لَبّی هست یا نیست نمی توانی به آن تمسک کنی و الا قدر متیقّن که ...

مثلاً اگر مولی گفت «أكرم كلّ عالم» یا گفت «أكرم العالم» قدر متیقّن از أكرم العالم چه عالمی است؟ عالم اعلم اعدل، این قدر متیقّن است این باعث نمی شود که بگوییم أكرم العالم بقیه علماء را شامل نمی شود، جلوی اطلاق را که نمی گیرد. در دلیل لَبّی هم همینطور است قدر متیقّن باعث نمی شود که دلیل جاهای دیگر که قدر متیقّن نیست نگیرد، آنچه که در دلیل لَبّی داریم این است که دلیل لَبّی اطلاق ندارد، جایی که شک می کنیم که گرفته است یا نگرفته است که اطلاق ندارد که به آن تمسک کنیم، اما در جاهایی که احراز داریم که این موارد

الفائق فی الاصول - حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

۱۳۹۷/۱۰/۰۳

جلسه سی و نهم

را می‌گیرد و عقلاء می‌گویند و عقل می‌گوید که آنجا اشکال ندارد که به تمسک کنیم و لو اینکه داخل در قدر متیقن نباشد.

بنابراین اینجا باید بگوییم قد یكون برای آن سیره متشرعه یک مورد اجمال که نمی‌دانیم می‌گیرد یا نمی‌گیرد، آن مورد را ما با سیره عقلائیة درست می‌کنیم.

الطریق الثالث هم ... ندارد اما می‌ترسم دیگر آقایان حوصله نداشته باشند.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین.